

گوشه ای از زندگی امام باقر (علیه السلام)

<"xml encoding="UTF-8?">



نگاهی کوتاه به زندگی امام باقر (علیه السلام)

امام پنجم، امام محمد باقر (علیه السلام) در روز دوشنبه سوم صفر و بنابه قولی، اول رجب سال 57 هجری در مدینه متولد شدند. والده آن حضرت، فاطمه دختر امام حسن مجتبی (علیه السلام) بود و از زنان باکمال محسوب می شد.

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که در شأن آن بانوی بزرگوار فرمود: جده ام زن بسیار راستگویی بود و در خاندان امام حسن (علیه السلام) زنی به درجه و مقام او نرسید.

نام آن حضرت محمد، کنیه ایشان ابوجعفر و القاب ایشان باقر، شاکر و هادی است .

لقب باقر را پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به آن حضرت داده بود و فرموده بود: او علم دین را خواهد شکافت. (باقر: شکافنده)

بسیاری از روایات فقهی و غیر فقهی شیعه از آن حضرت روایت شده است .

آن حضرت به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: «ای جابر! به خدا قسم، خداوند، علم تمامی آنچه را که قبلاً واقع شده و آنچه را که بعداً واقع خواهد شد به من اعطا کرده است!» آن حضرت در اعلی درجه صفات کریمه انسانی بود و از این جهت، هم ردیف پدران گرامی خویش و هم دوش آنان به شمار می آمد .

حیات آن حضرت مقارن با حکومت امویان بود .

هشام بن عبدالملک، ایشان و فرزندشان امام جعفر صادق (علیه السلام) را از مدینه به دمشق احضارکرد و چون آنان وارد دمشق شدند، هشام به منظور تحقیر آن بزرگواران سه روز به آنان اجازه ملاقات نداد.

روز چهارم چون امام داخل شد، مشاهده کرد که هشام بر تخت نشسته و لشکریان مسلح وی اطراف او حضور دارند و محلی را به عنوان هدف تیراندازی معین کرده بودند که بزرگان سپاه به طرف آنان تیراندازی می کردند.

هشام برای اینکه امام را تحقیر کند و عجز ایشان را آشکار و قدرت خود را هر چه بیشتر جلوه دهد، از امام خواست که به طرف هدف تیراندازی کنند .

اصرار امام برای خودداری از این عمل مؤثر واقع نشد و بناچار تیری را در کمان گذاشتند و به طرف هدف پرتاب کردند .

تیر به هدف نشست .

آنگاه تیر دومی به کمان گذاشتند و به طرف هدف پرتاب کردند که تیر اولی را شکافت و به هدف نشست .

9 تیر توسط آن حضرت زده شد و هر تیر، تیر قبلی را می شکافت و به هدف می نشست .

نقشه شوم هشام خنثی شد، و همگان متوجه اقتدار امام و توانایی ایشان شدند .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: هشام بسیار خشمگین شد و هر تیری که به هدف می خورد، رنگ او را دگرگون می کرد .

او از اینکه امام را به چنین کاری وادار کرده بود پشیمان شد، ولی تصمیم گرفت پدرم را به قتل برساند .

در آن مجلس گفتگوهایی بین امام و هشام بن عبدالملک رد و بدل شد .

چون امام از آن مجلس خارج شدند، جمعی از قسیسین و راهبان یهود را مشاهده کردند که گرد یکی از دانشمندان بزرگ خود را گرفته اند و با او ملاقات می کنند .

امام بطور ناشناس نزد آن عالم رفتند .

چون نظر آن دانشمند مسیحی بر امام افتاد، پرسشهایی از امام (علیه السلام) کرد و پاسخ همه را شنید .

آنگاه گفت: مردی را همراه خود آورده اند که از من داناتر است و به روایتی، شب بعد نزد امام (علیه السلام) آمد و مسلمان شد .

خبر این منظره به هشام رسید؛ لذا امام را زندانی کرد . ولی در زندان نیز عده ای مجذوب شخصیت ایشان شدند و به امام گرویدند .

بناچار هشام، امام را به مدینه بازگرداند و برای اینکه آن حضرت را از مردم دور نگه دارد و نگذارد پرتو پرفروغ علم و دانش و هدایت ایشان دلها را تسخیر کند، دستور داد که مردم شهرهای بین راه، ایشان را به شهر خود راه ندهند. چون امام باقر (علیه السلام) به شهر مدین رسیدند و مشاهده کردند که مردم مانع ورود ایشان می شوند، بالای کوهی رفتند و این آیه را تلاوت فرمودند: «بَقِیْتُ اللّٰهَ حَیْرٌ لَّكُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ»؛ «بازمانده خدا و بقیه الله برای شما بهتر است اگر ایمان دارید.»

شهر مدین شهری است که حضرت شعیب (علیه السلام)، پیامبر الهی بر مردم آنجا مبعوث شد و قرآن در این زمینه می فرماید: «وَإِلَىٰ مَدَیْنٍ أَخَاهُمْ شُعَیْبًا» و آیه ای که امام تلاوت فرمودند، سخنی است که پروردگار متعال از قول حضرت شعیب (علیه السلام) نقل می کند .

پیرمردی از اهالی مدین چون این آیه را شنید و آن واقعه را مشاهده نمود، به مردم گفت: به خدا قسم، شعیب پیامبر، روی همین کوه این جمله را گفت و من می ترسم اگر او را راه ندهید، مثل عذاب قوم شعیب بر شما نازل می شود! مردم از این سخن هراسان شدند و امام باقر را پذیرفتند .

چون این خبر به هشام رسید، دستور داد آن پیرمرد را بکشند و همچنین دستور شهادت آن حضرت را نیز صادر کرد . امامان معصوم ما- گرچه از جهات عدیده در محاصره خلفا بودند و در حال تقیه بسر می بردند- از هر فرصتی استفاده می کردند تا حقانیت خود و مقامات الهی و معنوی خود را به مردم بفهمانند و آنان را از جهل و بی خبری ساخته و پرداخته زمامداران خودسر برهانند و حتی در برابر خلفای جور نیز با اقتدار ظاهر می شدند و براستی اگر این جهات نبود و اگر خوف خلفای ستمگر از گسترش اسلام راستین به دست پیشوایان برحق الهی نبود، چه دلیل منطقی دیگری برای به شهادت رساندن آنان می توان یافت .

بنا به قولی، امام باقر (علیه السلام) روز دوشنبه 7 ذی حجه سال 114 هجری قمری در مدینه با زهر مسموم

شدند و به شهادت رسیدند و در بقیع ، در جوار بارگاه پدر گرامی و جد خود امام مجتبی (علیهما السلام) مدفون گردیدند .

آن حضرت در ضمن سفارش سودمندی به جابر بن یزید جعفی، از یاران خود، چنین فرمود: «به خدا قسم کسی شعیه ما نیست مگر آنکه خدا را اطاعت کند و تقوا داشته باشد.

قبل از این، شیعه را نمی شناختند مگر به تواضع و فروتنی و کثرت یاد خدا و فراوانی نماز و روزه و تعهد نسبت به همسایگان فقیر و مسکین و مقروضین و به صداقت در گفتار و تلاوت قرآن و خودداری از سخن گفتن درباره مردم مگر نسبت به خوبی های آنان .»

جابر عرض کرد: یابن رسول الله! ما در این زمان کسی را با این اوصاف نمی شناسیم! حضرت فرمودند: «ای جابر! با این خیالات و اوهام از راه بیرون مرو! مگر آدمی را همین مقدار کفایت می کند که ادعای محبت علی (علیه السلام) را بکند؟ اگر بگویند رسول خدا را دوست دارم - حال آنکه ایشان از امیرالمؤمنین بهتراست - و به اعمال آن حضرت عمل نکنند، محبت او هیچ سودی برای او ندارد .

ما برای شما امان نامه از آتش جهنم نداریم و هیچ کسی را بر خدا حجتی نیست .

هر که مطیع خداوند است، ولی ما و دوست ماست و هر که او را معصیت کند، دشمن ماست و به ولایت ما نمی توان رسید، مگر با پرهیزکاری و عمل شایسته .»